

## تأثیر شاهنامه

# در فرهنگ و هنر ایران

دکتر مهدی فروغ

رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

درباره داستان سرایانی که بنقلد یا با گرفتن الهام از استاد طوس بتنظیم و تصویر وقایع رزمی و پهلوانی پرداخته و آثاری از قبیل کرشاسب نامه و سامنامه و برزوقامه و نظایر آن ترتیب داده اند و یا نویسندگانی که، در این اواخر، وقایع شاهنامه را با بیانی ساده و روان برای استفاده جوانان به اثر امروز در آورده اند و نقاشان و میناتور سازانی که تصاویری در این مایه نقش کرده اند، دوستان دانشمند، در روزهای گذشته، سخن گفته اند و یا در روزهای آینده مطالبی خواهند فرمود آنچه امروز مورد بحث ماست مربوط است به نمایشنامه ها و سناریو ها و منظومه هایی که شاعران و نمایشنامه نویسان ایرانی و غیر ایرانی بنا بر وقایع و مضامین شاهنامه تنظیم کرده اند.

پیش از اینکه درباره تأثیر شاهنامه از لحاظ ادب و هنر دراماتیک در ایران

---

متن سخنرانی دکتر مهدی فروغ کادر هفته ایران باستان، در روز سه شنبه ۲۳ اردیبهشت

ماه ۱۳۴۸ ایراد گردید .

بحث کنیم اجازه می‌خواهم که ابتدا در باره منظومه سهراب و رستم شاعر و نقاد معروف انگلیسی «ماتیو آرنولد» Mathew Arnold شرحی در کمال اختصار بعرض برسانم. و با وجود اینکه امروز شنیدم که روز گذشته دوست دانشمندم آقای دکتر امیری در این مورد توضیحاتی داده‌اند بنده نظر به اهمیت کار «آرنولد» و مقام ادبی و هنری‌اش از حوصله و شکیبایی حضار محترم استفاده می‌کنم و اجازه می‌خواهم که برای ذکر مطالبی که در این مورد تدارک کرده‌ام به بنده رخصت دهند. محرک این بنده باینکه مطلب را از اینجا شروع می‌کنم اینست که این شاعر و نویسنده و منتقد معروف سده نوزدهم دو رساله در باره ایران نوشته که هر دو از لحاظ ادبی و هنری واجد کمال اهمیت است و متأسفانه هیچکدام از آنها آنطور که باید در کشور ما شناخته و معرفی نشده است. یکی رساله ایست تحقیقی و جامع در باره کیفیت و تاریخ و تأثیر و ارزش هنری تعزیه و مقایسه آن با فلسفه و مفهوم دراماتیک نمایشهای مذهبی در عالم مسیحیت که در سال ۱۸۶۵ میلادی در لندن منتشر شد (۱). اما کار مهمتر آرنولد که از لحاظ مراسم این هفته اهمیت بیشتری دارد تنظیم منظومه‌هاست بنام سهراب و رستم، مشتمل بر ۸۹۲ مصرع که بشیوه‌ای بسیار نغز سروده و از هر جهت شایسته توجه و تتبع است.

در بین داستانهای افسانه‌ای یا پهلوانی شاهنامه داستان رستم و سهراب مسلماً از بقیه تکان دهنده‌تر و هیجان آورتر و هراسناکتر و خوف انگیزتر است. از اینجهت از روزی که دانشمندان مغرب زمین در اواخر سده هیجدهم، با شاهنامه فردوسی آشنایی پیدا کرده‌اند و ارج و اهمیت این شاهکار بزرگ انسانی را دریافته‌اند و در

۱- اینجانب در اغلب مقالاتی که در بیست ساله اخیر در این مورد نوشته‌ام هر جا لازم بنظر می‌رسید باین رساله استناد کرده‌ام و در معرفی آن به علاقمندان و توضیح ارزش و اهمیت آن توضیحاتی داده‌ام.

صد ترجمه آن برآمده‌اند داستان رستم و سهراب بیش از داستانهای دیگر نظر ایشان را بخود جلب کرده است. تصور میکنم «ماثیو آرنولد» نخستین کسی باشد که داستان رستم و سهراب را اقتباس کرده و بصورتی بسیار مرغوب برشته نظم کشیده است. «آرنولد» منظومه سهراب و رستم را در سال ۱۸۵۳ میلادی در مجموعه‌ای از اشعار خود در لندن منتشر ساخت. دقت احساس و ظرافت و استحکام کلام و دقت در توصیف مناظر در این منظومه در عالیترین درجه کمال است. (۱)

این داستان از همان آغاز انتشار در زبان انگلیسی بعنوان يك شاهکار کلاسیک شهرت یافت و مصنف آن بعنوان یکی از شاعران درجه اول زبان انگلیسی معرفی گردید و در ردیف سخنوران بزرگ عهد خویش یعنی شلی **Shelly** و کیتز **Keats** و کلیریدج **Coleridge** و بایرون **Bayron** درآمد و تصنیفاتش در بین آثار شاعران انگلیسی از لحاظ اصول و قواعد کلاسیک بعد از میلتون **Milton** در درجه اول اهمیت شناخته شد. «آرنولد» آثار شعری مشهور بسیار دارد ولی منظومه سهراب و رستم از بهترین آنهاست. انتشار این داستان توسط «آرنولد» مخصوصاً از اینجهت اهمیت دارد که وی تبصر و تخصص زیادی در آثار نویسندگان کلاسیک یونان داشت. و درباره ترجمه آثار «همر» تحقیقات و تبعاتش تحت عنوان «آخرین کلام» **Last Words** منتشر شده و مطالعه آن برای اهل تحقیق و علاقمندان باینگونه مباحث

۱- این نویسنده هنگام تنظیم این مقاله اطلاعی از اینکه دوست دانشمند آقای منوچهر امیری منظومه سهراب و رستم آرنولد را بصورتی بسیار مرغوب ترجمه کرده و با مقدمه‌ای بقلم روانشاد استاد سعید نفیسی و یک دیباچه انتقادی در باره احوال آرنولد در سال ۱۳۲۳ در تهران منتشر ساخته‌اند نبودم. بحث در باره دقت نظر مترجم در اینجا بيمورد است و بموقع دیگر محول میشود ولی مطالعه این ترجمه را به علاقمندان اینگونه مباحث توصیه میکند.

لازم است. بعضی از محققان اروپایی مقام «آرنولد» را در زمینه شعر و انتقاد در بین شاعران و نقادان متأخر اروپا بعد از «گوته» Goethe از همه والاتر دانسته‌اند. از اینجهت ترجمه داستان سهراب و رستم توسط چنین سخن سرای برگزیده‌ای، در تاریخ و زبان و ادبیات جهان دارای کمال اهمیت است. این ترجمه مکرر بچاپ رسیده و در حقیقت از کتابهای درسی مدارس کشور انگستان محسوب میشود.

در این ترجمه «آرنولد» در موارد مقتضی، با گرفتن الهام از شاهنامه، تغییراتی در داستان داده و باید گفت که این منظومه بیشتر اقتباس است تا ترجمه دقیق. شاید برای رعایت استنباطی که «آرنولد» از عقاید پیروان مکتب نئوکلاسیک فرانسه از قانون کلی ارستویی در باره وحدت موضوع و زمان و مکان داشته خود را ملزم دیده است که داستان را از سپیده دم روز جنگ تن بتن سهراب و رستم در کنار آمو دریا آغاز کند و به کشته شدن سهراب بدست رستم در پایان همان روز پایان دهد. علاوه بر این خود را مجبور دیده است که در متن داستان و توالی وقایع تغییراتی بدهد تا بتواند تمام ماجرا را در یک شبانه روز بیابان برساند.

خلاصه داستان به کیفیتی که «آرنولد» وصف میکند اینست که سهراب تمام شب را با بیم و امید بیدار بوده و سپیده دمان که جنگ آوران دو سپاه ایران و توران همه در خواب‌اند بچادر پیران و یسه میرود و میگوید: وقتی من برای خدمت از آذربایجان نزد افراسیاب آمدم تا با ایرانیان بجنگم در جستجوی پدرم رستم بودم. اکنون از تو میخواهم که امروز دو سپاه را در آرامش نگاه بداری تا من رشیدترین مرد ایرانیان را برای جنگ تن بتن بطلم شاید پدرم را بیابم. پیران و یسه که می‌کوشد سهراب را از این کار باز دارد مطالبی، نظیر آنچه که در اصل داستان هجیر در جواب سؤالیهای سهراب در باره رستم شرح میدهد بیان میکند و میگوید: رستم دیگر

جوان نیست که چون گذشته در صف مقدم پیکار باشد و نزد پدرش زال در سیستان استراحت می کند و بهر حال بسبب رنجشی که از پادشاه درد در این پیکار شرکت نجسینه است. در نتیجه اصرار سهراب پیران ویسه بالاخره تسلیم می گردد و لباس بتن میکند و عازم میدان نبرد میشود.

در این موقع بتدریج آفتاب برآمده، و مه فرونشسته، و یلان جنگ آوران برای پیکار صف آرای کرده اند.

«هامان» (که البته مقصود هومان، سپهبد سپاه تورانیان و برادر پیران ویسه است و «آرنولد» او را با «هامان» وزیر خشایارشا، در داستان استرو مردخای، خلط کرده است) فرمانده دوم سپاه، پیشاپیش سپاه توران (یا بقول «آرنولد» تاتار) آماده کارزار است. پیران ویسه از پیشروی ایشان جلوگیری میکند و از فرود هم که در این پیکار فرمانده سپاه ایران معرفی میشود (فرود در شاهنامه پسر جریره دختر پیران ویسه و از طرف دیگر برادر ناتنی کیخسرو شاهنشاه ایران است و هر دو فرزند سیاوش اند) خواهش میکند که از پیشروی سپاه ایران جلوگیری کند. پیران ویسه بر بلندی می ایستد و به سپهسالار ایران خطاب میکند که ای فرود امروز بین دو سپاه آشتی باشد ولی پهلوانی از بین خود برگزینید که با سهراب رزم آزمایی کند. گودرز و زواره و فرامرز بمشورت می نشینند که چه کسی میتواند هم آورد این شیر بچه باشد. گودرز مژده میدهد که رستم بتازگی به رزمگاه رسیده و تنها اوست که میتواند هم آورد سهراب باشد. گودرز از رستم خواهش میکند که زور آزمایی با سهراب را بپذیرد. بقیه داستان تا کشته شدن سهراب تقریباً همانست که در شاهنامه نقل شده است ولی در موارد بخصوصی «آرنولد» برای محتمل ساختن واقعه تغییراتی در متن وارد ساخته است. از جمله یکی اینکه در موقعی که گودرز پهلوانی و خرد سهراب

را میستاید رستم آرزو میکند که ایکاش من بجای این دختر مفلوکی که دارم پسر  
داشتم بر شادت و سرفرازی سهراب. بنابراین روایت شاهنامه رستم دختری بنام بانو گشسب  
داشته که همسر گبو پسر گودرز بوده چنانکه میگوید:

مهمین مهان بانو گبو بود

که دخت گرین رستم نیو بود

و در جای دیگر در تعریف گبو میگوید:

سرافراز داماد رستم بود

بایران زمین همچو او کم بود

ولی در اینجا مقصود بانو گشسب نیست. «آرنولد» بلاً در جای دیگر این  
داستان اشاره کرده است که چون سهراب دنیا آمد تهمنه از عشق فراوانی که  
بفرزند داشت از ترس اینکه مبادا رستم فرزندش را برای سپاهبگری بنزد خود بخواند  
به رستم نوشته فرزندى که بدنيا آورده دختر است. «آرنولد» با این ابتکار خواسته است اولاً  
احتمال بی خبری رستم را از وجود این فرزند برومند منطقی و پذیرفتنی جلوه دهد  
و ثانیاً در این هنگام که رستم آرزوی داشتن پسرى چون سهراب میکند در حقیقت  
يك تمهید شاعرانه که یکی از صنایع ادبی است بکار برد، در زبان انگلیسی آنرا  
«دراماتیک ایرونی» **Dramatic Irony** (طنز دراماتیک) یا «تراجیک ایرونی»

**Tragic Irony** (طنز تراژیک) مینامند. کلمه «ایرونی» در کتابهای لغت به طعن  
و تمسخر ترجمه و تعبیر شده و شاید در مواردی زهر خند و یا بشخند مفهوم رساتری برای آن  
باشد ولی در ادبیات خارجی موارد استعمال متعدد دارد که یکی **Socratic Irony**  
است که طعن سقراتی باشد و این همانست که ما تجاهل العارف میگوییم. مفهوم طعن  
و تمسخر که در فارسی بکار میرود بیشتر در مورد آنچه که در زبان انگلیسی تحت

عنوان «وربال ایرونی» Verbal Irony می آید صدق میکند. اما طعن دراماتیک تمهیدی است که با آن شاعر يك نوع تباین و تناقض تلخ و درد ناک در متن داستان یا نمایشنامه بگنجاند که تماشاکنان از حقیقت موضوع آگاه باشند ولی اشخاصی که در داستان داخل هستند از آن - بی خبر بمانند . بکار بردن این تمهید علاوه بر اینکه بر ناثر خاطر تماشاکن یا خواننده و همچنین بر تحرك و هیجان واقعه می افزاید برای خوانندگان داستان یا تماشاکنان نمایش که از آنچه در داستان میگردد ، در مقابل چهل اشخاص واقعه آگاهی دارند يك نوع تسکین خاطر است که در حد خود بسیار مطلوب است.

در جای دیگر در مقابل اصرار سهراب باینکه رستم خودش را معرفی کند رستم از معرفی خویش خودداری میکند و میگوید : اگر رستم امروز اینجا بود جنگی پیش نمی آمد و البته مقصودش اینست که نیروی رستم بحدی است که بتو اجازه نمیداد در مقابل او قدرافرازی . و سهراب در جواب میگوید :

آری راست گفتمی ؛ اگر رستم امروز اینجا بود جنگی پیش نمی آمد و البته مقصودش اینست که بجای جنگ صلح و آشتی بود و من پدر خویش را میشناختم و بآرزوی خود میرسیدم و او هم از دیدن من شادمان میشد . اینها نمونه هائست از «طنز دراماتیک» .

بنده برای اینکه از ذکر مطالب دیگر باز نمانم سعی کردم در این مورد به اختصار بپردازم ولی داستان سهراب و رستم «آرنولد» لیاقت این را دارد که بیش از این درباره اش صحبت بشود .

بهر حال برای اجتناب از طول کلام باز کر يك نکته این مبحث را بیابان میرسانم و آن نکته اینست که در این ترجمه بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات کاملاً فارسی در

کمال ذوق و ظرافت بکار برده شده که مایهٔ تعجب و تحسین میشود.

این نمونه‌ای بود از آنچه که یکی از سخن‌سنان ملل دیگر با گرفتن الهام از شاعر بلند پایهٔ ما فردوسی آفریده است، اکنون بینیم ما خود در این زمینه چه کرده‌ایم. در تاریخ دو هزار و پانصدسالهٔ ادبیات دراماتیک یکی از منابع و مأخذ عمده برای نمایشنامه‌نویسی داستانها و افسانه‌های اساطیری و کتابهای تاریخ بوده است. وقایع تراژدی‌های یونان قدیم همه، به استثنای تعداد معدودی، از قبیل نمایشنامه «فینقی‌ها» یا زنان صیدا نوشته «فرینیکوس» Phrynichus و «ایرانیان» نوشته «ایسخبلوس» و نمایشنامه دیگری باز بنام «ایرانیان» نوشته «تیموتئوس» Timotheus از اهالی «میله‌توس» Miletus بر اساس افسانه‌های ایلیاد و اودیسهٔ هم تنظیم شده است. همچنین مأخذ همه با استثنای یکی از کمدیهای شکسپیر تاریخ و یاداستان وقایع گذشته بوده و اپراهای «واگنر» همه بر اساس افسانه‌های پهلوانی و رزمی ملت‌های باستانی اروپای مرکزی تنظیم شده است. حتی در سالهای اخیر هم شاعر و نویسنده معروف ایرلندی ویلیام باتلریتز William Butler Yeats نمایشنامه‌های زیادی بنا بر افسانه‌های اساطیری ملت ایرلند نوشته که یکی از آنها را آقای مسعود فرزاد بنام «کوهولین» با رستم ایرلندی، چند سال پیش بفارسی ترجمه کرده‌اند و از طرف مؤسسهٔ مهرگان چاپ شده است. بنابراین کاملاً بمورد و صحیح بوده است که نمایشنامه‌نویسان ما هم از بزرگترین منظومهٔ رزمی و پهلوانی فارسی الهام بگیرند، ولی با وجود اینکه در این زمینه بالنسبه کم کار نشده باید گفت که شاهنامه دریای پهناوری است از گوهرهای شاهوار اندیشه و احساس و برای این طبقه از نویسندگان، بشرط اینکه شرایط لازم عملی و ادبی در ایشان جمع باشد و از فنون نمایشنامه‌نویسی بحد کفایت آگاهی داشته باشند، میتواند همیشه الهام بخش باشد زیرا رقت احساس و شدت هیجان در شاهنامه



که دریای یکرانی است از فکر و ذوق ، بحدی است که میتواند غنی ترین منبع الهام نمایشنامه نویسان باشد.

تا آنجا که این بنده اطلاع دارد نخستین کسی که از داستانهای شاهنامه فردوسی برای نوشتن نمایشنامه استفاده کرده ابراهیم امیر تومان پسر میرزا علی اکبر خان آجودان باشی تریپخانه بوده که در بیست و دوم شهر ربیع الثانی ، سال ۱۳۲۳ هجری قمری مطابق با ۱۲۸۲ خورشیدی یعنی ۶۶ سال پیش در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار بتشویق و توصیه ندیم السلطان وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه نمایشنامه‌های به نثر بنام تئاتر ضحاک ، بنا بقول خودش ، از زبان ترکی بفارسی ترجمه کرده و در مطبعه خورشید در تهران با حروف سربی بچاپ رسانیده است. امیر تومان که در ۶۶ سال پیش این نمایشنامه را تنظیم کرده در مقدمه مینویسد :

«نگارش تئاتر در ممالک ما کاری جدید و سبکی تازه است و این جاده هنوز کوییده نشده و در بدو امر کمال سختی را دارد و نویسندگانش چار عسر و حرج میشود . نویسندگانی این نمایشنامه که هویتش بر این بنده هنوز کاملاً معلوم نشده از داستان ضحاک در شاهنامه الهام گرفته و بنا بذوق خود ، داستان جدیدی آفریده است. ولی متأسفانه از قدرت تخیل کافی و دانش و بصیرت وافیه در این شیوه از ادب ، آنطور که باید بهره مند نبوده و خود نیز چنانکه گفته شد باین امر اعتراف میکند و عذر و تقصیر میخواست و میگوید « اگر اعتراضی شود که این قصه با وقایعی که در شاهنامه و سایر کتب ادبیه مسطور است بالتمام مطابق و موافق نیست چه میتوانیم بگوئیم؟ اینک این جواب را میدهم . معلوم است که شاهنامه استاد ادبا فردوسی ، که الیق گفتار است اگر چه در فصاحت و لطافت شایان برتری بتمام ادبیات شرقی دارد ولی صحت و قیاس طرف و ثوق و مسلم نیست و بهمین دلیل که این داستان اساطیری است و با تاریخ

و فوق نمیدهد اشخاص و وقایعی بآن افزوده شده است چون موجب تحریف داستان اصلی نمیشود. « بعقیده بنده مقصود تنظیم کنندگان یا مترجم این نمایشنامه به اقتضای اوضاع و احوال زمان بیش از هر چیز مذمت از ظلم و ستم ب مردم بوده و نویسنده سعی کرده است عاقبت کار ستمگران را مجسم سازد.

« تئاتر ضحاک » در پنج فصل ( پرده ) و هفتاد مجلس ( صحنه ) تنظیم شده و داستان از آنجا شروع میشود که ضحاک بر تخت شاهنشاهی ایران نشسته و پررینز که در واقع همان فریدون است بی آنکه خود وی و اطرافیان از هویتش آگاه باشند ، و همچنین فرهاد که یکی از ملازمان وفادار جمشید است ، در این موقع ، بخلاف دلخواه در خدمت ضحاک هستند . شانزده سال است که ضحاک با سرسختی در بر انداختن آیین جمشیدی از هیچ ظلم و ستمی روگردان نبوده ؛ معابد پیروان آیین جمشیدی را خراب و بجای آن مارپرستی را ترویج کرده است .

ولی دهقانان و چوپانان از آیین باستانی خود دست بردار نیستند . پرویز که بعنوان چوپان زاده ای در دربار ضحاک خدمت میکند به خوبچهر ، که او نیز بی آنکه خود و دیگران بدانند نوع پستی جمشید است دل میبندد .

ضحاک خورد را در خواب بصورت چوپانی دید که سگ گله بجای نان از او گوشت میخواسته است . موبدان را میخواند و ایشان در تعبیر خواب او بهوی تکلیف میکنند که از این پس بجای مغز گوسفند باید مغز انسان بهما رهای خود بدهد .

ضحاک وزیری دارد قحطان نام که تدارک مغز انسان را برای ما رها تعهد میکند و به آزار و اذیت مردم میپردازد و فرزندان چوپانان و از جمله رستم و بهرام ، فرزندان کاوه آهنگر و همچنین خوبچهر را که بظاهر دختر خود ضحاک معرفی شده ، برای این منظور بزند و می اندازد ولی در همان هنگامی که برای کشتن کودکان فرعه کنی میشود

و موبدان خود را آماده کشتن ایشان ساخته اند کوه آهنگر که از پیش دامنی چرمین خود در فشی ساخته و با کمک چوپانان دست بشورش زده وضحاك و قحطان را بقتل رسانیده است برای نجات کودکان بی گناه از مهلکه سرمیرسد. هویت پرویز و خوبچهر از بازوبندهایشان معلوم میشود و فریدون بتخت سلطنت مینشیند و نمایشنامه پایان میپذیرد. مرحوم میرزا محمد حسین ادب ذکاء الملک فروغی که در آن موقع ریاست مدرسه سیاسی را بعهده داشت پس از ملاحظه این نمایشنامه بمنظور تشویق نویسنده با تعبیراتی زیرکانه چند سطر در تمجید نویسنده نوشته که در مقدمه نمایشنامه چاپ شده است

باین شرح :

تمام را بدقت دیدم آفرین بر جناب استاد من ، نگارنده محترم ، فعلاً بهتر از این ممکن نیست مگر روزگاری بگذرد و طباع در این کار های مشکل ، بزرگ پرورده شود .

دومین کسی که باین کار اقدام کرده مرحوم حسین کاظم زاده ایرانشهر است که در حدود پنجاه و شش سال پیش از این یعنی در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۳ میلادی مقارن با اوائل دوران سلطنت احمد شاه قاجار که وضع کشور ما از هر جهت به اعلا درجه ضعف و زبونی رسیده و نظام جامعه ایرانی بکلی از هم گسخته و یأس و نومیدی بر همه مستولی و فقر و تیره روزی همه جا حکمروا بود نمایشنامه ای بنا بر داستان رستم و سهراب شاهنامه در پنج پرده تنظیم کرد باین امید که حس ملیت را در دل جوانان ایران بیدار کند .

پرده اول این نمایشنامه در همان سال توسط يك دوشیزه ارمنی ایرانی بنام آرمن اوها نیان و چند نفر از دانشجویان ایرانی در تماشخانه ای موسوم به «لئون پواریه» در پاریس بنمایش گذاشته شد و در اوائل ماه ژانویه ۱۹۱۴ یعنی در حدود یکی دو هفته بعد آن نمایش را تکرار کردند .

کاظم‌زاده فرزند میرزا کاظم طبیب تبریزی که تحصیلاتش را در استانبول و بلژیک و پاریس بیابان رسانیده بود مردی بود فاضل و با کمال، و از بی سروسامانی کشور خود رنج میکشید. در اروپا اقامت گزید و بنشر معارف همت گماشت. این نمایشنامه را با نضمام قصیده‌ای در ۴۷ بیت بشیوه فردوسی در تعظیم و تکریم دوست گرامی و دانشمندش مرحوم علامه قزوینی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۳ برای وی از پاریس بسوئیس فرستاد.

در این قصیده خطاب به مرحوم قزوینی میگوید:

ایا دانشمند روشن روان

مهین سرفراز سخن پروران

تودانی همانا که از دیر باز

همی خواستم زایزد بی نیاز



ز گفتار فردوسی پاک‌زاد

همی سرگذشتی بیارم بیاد

ز سهراب و از رستم داستان

یکی پرده سازم نو اندر جهان

بیاد آورم فرو آیین و کیش

کنم زنده نام نیاکان خویش

کاظم‌زاده یازده سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی این نمایشنامه را با مقدمه مفصلی در باره فلسفه اشراق جز انتشارات ایرانشهر تحت شماره ۴ در چاپخانه ایرانشهر در برلن بچاپ رسانید. تمهید این مقدمه بدین منظور بوده که بگوید این همه تلاش و نكاپو و كوشش و جستجو و سیر حرکت و كشش و حتی غلبه قوی بر ضعیف در جهان بمنظور نزدیک شدن بجمال مطلق یا نفس کل و واجب الوجود است، چنانکه میگوید:

هر کسی در کوشش و در جستجو

تا مگر راهی بیابد سوی او

میکند او خودکشی پروانه‌وار

تا رساند خویشتن روزی بیار

کاظم‌زاده در این مقدمه انسان را جلوه خداوند و جزئی از حقیقت مطلق معرفی میکند که میتواند به نیروی اندیشه بسر منزل کمال برسد و نتیجه میگیرد که اساس خلقت بر خیر

محض است و شر زائیده نقصان عقل . سپس بمقایسه بین پیشوایان دین و حکما و عرفا  
 میپردازد و توضیح میدهد که هر سه در یک مسیر راه میپیمایند ولی گروه اول اطاعت و  
 عبادت و گروه دوم تربیت عقل و گروه سوم ریاضت و قطع علایق دنیوی را مایه رستگاری  
 و سبله وصول بنور حق میدانند ،

سپس بفرسغه «داروین» و قانون و ارتقاء اشاره میکند و عقاید مادی این دانشمندان  
 طبیعی دان را نیز از این فلسفه جدا و دور نمی بیند - خلاصه اینکه از مجموع این  
 مطالب چنین نتیجه میگیرد که عناصری که در علم خلقت نیرو و اراده بیشتر از خود نشان  
 دهد پاینده تر و پایدارتر خواهند بود .

پس پیشنهاد میکند که گوهر اندیشه ، که از آن حکماست ، یعنی علم و دانش ،  
 با نیروی روحانی و معنوی باید توأم شود تا سعادت بشر تأمین گردد و همانطور که دانش  
 بشر روز بروز رو بترقی است روح او نیز باید پرورش یابد .

کاظم زاده پس از انتقاد از تمدن مادی مغرب زمین بفرسغه زرتشت نیز اشاره  
 میکند که گفته است انسان باید در جستجوی کمال و جمال باشد و در رفع زشتی و  
 پلیدی بکوشد .

از مجموع این مطالب که بتفصیل بیان شده نتیجه میگیرد که هر کجا عشق است  
 جستجویی هست و هر کجا جستجویی است عشقی ، در میان این عشقها عشق مرد و زن  
 و عشق مادر و فرزند و عشق بزراد و بوم و عشق بمسلك و وظیفه از پاکترین عشقهاست و  
 این عشقها را نه تنها حق بنی آدم بلکه داشتن آنرا وظیفه او میداند و غرض خود را از  
 انتخاب داستان رستم و سهراب بیان همین عشقهای پاک معرفی میکند و جوهر و مایه  
 بحث خود را در نمایشنامه رستم و سهراب خلاصه میکند و پس از بیان عظمت فکر و  
 قدرت هنری فردوسی توضیح میدهد که فردوسی در این داستان اندیشه و احساس را درهم  
 آمیخته و عالیترین صحنه های داستانی را بوجود آورده است و همین عشق ایران دوستی

و وطن پرستی است که مرحوم کاظم زاده را بتنظیم این نمایشنامه واداشته است نه کشش و ذوق درام نویسی . چنانکه خود در این قصیده میگوید:

مرا شادی از نام ایران بود      دلم پر زیاد نیاکان بود



ز ایران جهان پیش من گلشن است

هماره ز ناهش دلم روشن است

همانطور که بعرض رسید در سال ۱۹۱۳ یعنی یک سال پیش از جنگ جهانی اول وضع ایران بی اندازه وخیم و یأس آور بود و کاظم زاده در نتیجه رنجی که از اوضاع و احوال نابسامان و بی تدبیری اولیاء امور احساس میکرد در قصیده‌ای که برای مرحوم قزوینی فرستاد چنین میگوید:

تو گویی در این کشور باستان

نه شاهانه شاهانند نه مرزونه مرزبان

نه یادی ز شاهان با دادل و با حق علوم انسانی

نه از سام و از رستم زال زر

نه این مردی است و نه این زندگی است

بدین زندگی خود بیاید گریست

که این شور بختی همی از چه خاست

نگویند کاین بیدلی از کجاست

مگر باغبان اندر آن گل نکاشت

مگر این چمن هیچ سنبل نداشت

همی بینم از سنبل و گل و تپهی

ندارد نشانی ز سرو و سهی

چو فردوسی پاکزاد گزین

کجا شد سخنپروان مهین

زدایند تاریکی از جان ما

که باد آورند از نیاکان ما

سپس با فروتنی میگوید :

بدین بی فروغی و کم پایگی

من بی هنر با سبک مایگی

گشودم بکندی زبان سخن

تهی چون ز مرغان بدیدم چمن

نوبین پرده‌ای ساختم دلنشین

از این سرگذشت خوش دلگزین

بجوشد ز گفتار این داستان

مگر خون ایرانیان جوان

با این کیفیت ادامه میدهد و در پایان خطاب به مرحوم قزوینی میگوید :

بنام تو کردم سرنامه را

گزیدم همی چون تو فرزانه را

چوپای ملخ باشد از دست مور

بود کمتر از گاه در پیش مور

که یاری به کشور کنم اندکی

ندارم بدل آرزو جز یکی

کنم زنده نام سخن پروران

و گرسازگارم شود این جهان

دگر داستانها بر آرم بیاد

ز گفتار دانشور پا کزاد

چنانکه ملاحظه میشود مرحوم کاظم زاده قصد داشته است که از داستانهای دیگر

شاهنامه نیز نمایشنامه‌هایی ترتیب دهد ولی تا آنجا که اطلاع داریم فرصت نیافته است.

کاظم زاده با آشنایی که با ادبیات دراماتیک فرانسه داشته نمایشنامه رستم و سهراب

را بشیوه نمایشنامه‌های نئوکلاسیک فرانسه به پنج پرده و مجموعاً به شانزده صحنه تقسیم

کرده است.

اگر بخواهیم در مقام مقایسه این نمایشنامه با نمایشنامه‌های نظیر آن در زبانهای

دیگر اروپایی برآیم، که بحث بسیار مفصل و جداگانه است، باید بگوییم که از لحاظ

وزن و نافیسه و کیفیت و پرورش داستان شباهت زیادی با نوع تراژدیهای قهرمانی

**Heroic Tragedy** دارد زیرا عوامل فنی در این نوع نمایشنامه پرمبالغه‌تر از عوامل در انواع دیگر است.

بین قهرمان داستان و اوضاع و احوال و اطراف و جوانب کارش رابطه‌ای وجود ندارد. یک احساس عمیق که عموماً عشق پرشوری است در درون قهرمان در حال غلیان و فوران است و این عشق پر شور در مقابل یک اصل منطقی که عموماً وظیفه است قرار می‌گیرد.

قهرمان این نوع تراژدی موجودی است عظیم و متین و موقر و با شکوه چون باید احساس تحسین اعجاب و آفرین را در تماشاکن برانگیزد و بهمین دلیل بازی این نوع نمایشنامه‌ها بقدرت و درایت و لطافت طبع ذوق زیاد نیاز دارد و کسانی که نتوانند این خصوصیات را در خود جمع کنند اثر مضحکی در ذهن تماشاکن ایجاد خواهند کرد. زیرا تغییراتشان مطمئن و پرمبالغه و حرکاتشان غیر محتمل و گزافه بنظر خواهد آمد.

بحر متقارب که در زبان فارسی بیشتر برای مثنویهای رزمی بکار برده شده در این نمایشنامه هم بکار رفته است. این بحر از لحاظ تعداد هجاء و قافیه که هر دو از ارکان اصلی شعر بوده است با نوع دوبیتی قهرمانی **Heroic Couplet** در ادبیات انگلیسی و الکساندرین در ادبیات فرانسه قابل مقایسه است. تمام تراژدیهای راسین و کورنی در فرانسه و در آیدن **Dryden** در انگلیس در سده هفده در روزنهای اخیرالذکر تنظیم شده است.

مرحوم کاظم زاده داستان رستم و سهراب را تقریباً بدون زیر و رو کردن وقایع از همان جایی که خداوند سخن فردوسی قصه را آغاز می‌کند شروع کرده و بهمان جایی که او ختم کرده پایان می‌رساند.

در این نمایشنامه برای اینکه مطلب را از صورت نقلی در آورد و شکل مکالمه و دراماتیک بآن بدهد و بقول خود آن مرحوم برای مربوط کردن وقایع بیکدیگر بیتها



و مصراعهای زیادی از خود به اصل داستان افزوده است. این نمایشنامه شامل ۷۱۱ بیت میشود که ۱۳۸ بیت آن تراوش طبع خود کاظمزاده و ۵۷۳ بیت آن از شاهنامه است. گاهی باقتضای مورد و موضوع تغییراتی در اصل شعر شاهنامه وارد ساخته، که برای

مثال یکی دو نمونه بعنوان شاهد ذکر میکنم.

در شاهنامه گفته شده است:

سوی مرز تورانش بنهاد روی

چوشیر دژ آگاه نخجیر جوی

و کاظمزاده آنرا باینصورت از قول سالار بارپادشاه تغییر داده است:

سوی مرز ایران نهادست روی چوشیر دژ آگاه نخجیر جوی

گاهی از ترکیب تعبیراتی در بیتهای مختلف ابیات نوی ساخته است. چنانکه

از ترکیب این دو بیت:

پذیره شد قدش بزرگان و شاه کسی کو بسر بر نهادی کلاه

و این بیت:

برهنه چو تیغ تو بیند عقاب برمال جامع علوم نیاز دانی بنخجیر کردن شتاب

این بیت را ساخته است:

پذیره بیاید شدن با شتاب ز جنگ آور تیز پر چون عقاب

در جای دیگر این بیت را:

دژ و گنج و دژبان سراسر تور است

چو آبی چنان کت مراد و هواست

باینصورت تغییر داده است:

سمنگان و گنج نراوان تور است

چو خواهی چنان کت مراد و هواست

کاظم زاده سعی بلیغ کرده که اشخاص داستان را با همان خصوصیات روحی و اخلاقی که در شاهنامه آمده معرفی کند حال این را از فضائل این نمایشنامه باید دانست یا نه مطلبی است که نیاز به بحث مفصل فنی جداگانه دارد.

کاظم زاده که متأسفانه قدرش آنچنان که باید شناخته نشده از دانشمندان و عارفان قرن اخیر بوده و جای کمال تأسف است که از دانش درام نویسی آنطور که لازمه این فن مشکل است آگاه نبوده و خود نیز بآن اعتراف میکند.

با این وصف اگر روزی تاریخ ادبیات دراماتیک ایران نوشته شود نمایشنامه رستم و سهراب کاظم زاده نه تنها از جهت اینکه مصنف آن نخستین کسی بود که باین نوع کار اقدام کرده است بلکه بخاطر ذوق و سنجیدگی که در تنظیم آن بکار برده باید از کارهای خوب این رشته نویسندگی بشمار آید.

عرایض بنده در این مورد کمی مفصل است و بیم آن میرود که اگر بخواهم تمام مطالب را بعرض برسانم موجب تصدیع بشوم. امیدوارم مجموعه‌ای از آنچه تهیه شده بعد به چاپ برسد و در دسترس علاقمندان قرار گیرد. از توجهی که بعرایض بنده فرمودید سپاسگزارم.

پرتال جامع علوم انسانی